

The Quranic Approach towards the Analysis of God's Speech *

Heydar Bahgeri Asl**

Abstract

One of the Quranic theological propositions is that "God has speech". Both Quran and the traditions of the Prophet and his Household have treated this subject. The subject of this proposition is God and its predicate is God's speaking. We face serious problems in interpreting this predicate that denote God's speaking and also in understanding the quality of God's speech and the circumstances under which one can attribute speech to Him. Since religious linguistic philosophy discusses this kind of issues, this article intends to study, analyze and make clear the abovementioned proposition according to the religious linguistic philosophy and to extract and present a Quranic and reasonable way for solving the mentioned problem on the bases of Quranic verses. The most important finding of this article is that God's speech can be explained by Quranic approach.

Keyword: Proposition, God's Speech, Linguistic theory, speech act.

* Received:2021-02-19

Accepted:2022-11-06

** Professor of Islamic Law of University of Tabriz. Tabriz, Iran. Email:
bagheriasl@tabrizu.ac.ir



دو فصلنامه تفسیر پژوهی

سال نهم، جلد اول، پیاپی ۱۷

بهار و تابستان ۱۴۰۱

صفحات ۱۲۴-۱۰۵

مقاله علمی - پژوهشی

DOR: 20.1001.1.24235490.1401.9.1.4.0

رویکرد قرآنی در تحلیل ماهیت تکلم الهی*

حیدر باقری اصل**

چکیده

یکی از گزاره‌های کلامی قرآنی در قرآن کریم این گزاره است که «خدا متکلم است». آیات قرآن کریم و روایت معصومان به این گزاره پرداخته و بر آن تأکید نموده‌اند. موضوع این گزاره، خدا و محمول آن، تکلم و سخن گفتن خداست. ما در مورد تفسیر این محمول که دلالت بر سخن گفتن خدا می‌کند و نیز چگونگی تبیین تکلم خدا و نحوه انتساب تکلم به او، با مشکل جدی مواجه هستیم و از آنجایی که فلسفه زبان دینی، این‌گونه مسائل را مورد بحث قرار می‌دهد، این مقاله در صدد است گزاره مذکور را از دیدگاه فلسفه زبان دینی با رویکرد آیات قرآن کریم بررسی، تحلیل و تبیین کند و یک راه حل قرآنی را برای مشکل مذکور بر اساس آیات قرآن کریم و با روش عقلانی تفسیر آیات قرآنی، استخراج و ارائه کند. مهم‌ترین یافته تحقیق این نتیجه است که تکلم خدا، با رویکرد آیات قرآنی قابل ارائه است.

کلید واژه‌ها: گزاره، کلام خدا، نظریه زبانی، فعل گفتاری.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۵

bagheriasl@tabrizu.ac.ir

** استاد فقه و حقوق اسلامی دانشگاه تبریز. تبریز، ایران. ایمیل:



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.

۱- مقدمه

می‌دانیم که متون دینی گزاره‌هایی مختلفی دارند و شامل گزاره‌هایی کلامی، عبادی، تاریخی، اخلاقی و غیره می‌شوند. هر چند فلسفه زبان دینی، در صدد تبیین زبان دینی و همه گزاره‌های مذکور است (هیگ، ۱۳۷۶؛ ایزوتسو، بی‌تا)، ولی آنچه بیشتر بحث فیلسوفان دین را در فلسفه زبان دینی برانگیخته است، گزاره‌های کلامی است، زیرا مشکلات زبانی موجود در دیگر اشکال گزاره‌های دینی ناشی از ابهام موجود در گزاره‌های کلامی هستند، به این معنی که پاسخ این سؤال فلسفه دین که «آیا دین شکل توجیه‌پذیر و معقولی از رفتار انسانی است یا خیر؟» بر پاسخ این سؤال فلسفه زبان دینی متوقف است که آیا دلایل کافی برای پذیرش گزاره‌های کلامی وجود دارد یا خیر؟

گزاره کلامی گزاره‌ای است که موضوع آن خدا و محمول آن یکی از اوصاف اوست. این اوصاف، یا اوصاف سلبی نظیر بی‌زمانی، جهل و بی‌مکانی هستند یا اوصاف ایجابی، نظیر علم، قدرت و تکلم هستند. خود اوصاف ایجابی یا اوصاف ذاتی نیز، مانند علم، حیات و اراده هستند یا اوصاف فعلی، مانند خلق، رزق و تکلم هستند. بحث این نوشتار در صفت تکلم و چگونگی سخن گفتن خداست و این گزاره به این شکل بیان می‌شود که «خدا متکلم است». موضوع این گزاره، خدا و محمول آن، تکلم و سخن گفتن خداست. در مورد تفسیر این محمول که دلالت بر سخن گفتن خدا می‌کند و کیفیت تبیین تکلم خدا و نحوه انتساب تکلم به او، با دو مشکل جدی مواجه هستیم، زیرا متون دینی از یک سو صفت تکلم را- که یک صفت مشترک بین انسان و خداست - به خدا نسبت می‌دهند:

«ما کان لبیراً ان ینکلمه الله الا وحياً: خدا با هیچ بشری سخن نمی‌گوید، مگر به

وحی» (شوری/۵۱).

این آیه، تنها وسیله سخن گفتن و پیام‌رسانی خدا را بر بشر معرفی می‌کند و از آن به وحی تعبیر می‌نماید؛ چنانکه قرآن در آیات زیر سخن گفتن خدا را با بشر - به جای وحی - کلام تعبیر می‌کند:

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا: خدا با موسی به طور آشکار و روشن سخن گفت» (نساء/۱۶۴).

«وَمِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ: خدا با برخی از ایشان سخن گفت» (بقره/۲۵۳).
«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا كَلَّمَهُ رَبُّهُ: و چون موسی - با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند - در وقت معین به وعدگاه ما آمد، خدا با وی سخن گفت» (اعراف/۱۴۳).

«یا مُوسَىٰ أَنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلامِي: ای موسی، من تو را به رسالت و به کلام خودم برگزیدم» (اعراف/۱۴۳).

ظاهر، بلکه، نص آیات مذکور، بر این دلالت دارند که خدا با انسان سخن می‌گوید و خدا متکلم است. حس شهودی ما در مورد تکلم الهی این است که آن، ریشه در کاربردهای انسانی و زبان عرفی دارد، چرا که در غیر این صورت، قادر به فهم آن نخواهیم بود، یعنی اگر محمول یا «تکلم» را - در گزاره «خدا متکلم است» - به همان معنای روزمره و زبان عرفی آن ندانیم، پس چه معنایی برای آن متصور است و چگونه آن معنی را بفهمیم؟ دلیل این نکته آن است که آموزش زبان کلامی از ابتدا و بدون هیچ مقدمه و پیشینه‌ای ممکن نیست؛ برای مثال، چگونه می‌توان به یک کودک یاد داد که جمله «خداوند با من سخن می‌گوید» چه معنایی دارد، قبل از این که آن کودک تصویری از معنای سخن گفتن با انسان را داشته باشد.

از سوی دیگر، یکی از آموزه‌های بنیادین دینی که به وسیله متون دینی هم تأیید شده، این است که خداوند هیچ شباهتی با سایر اشیاء و پدیده‌ها ندارد و او را به هیچ

مخلوقی نمی‌توان تشبیه نمود: «لیس کمثله شیء» (شوری/۱۱). بنابراین، نمی‌توان گفت که تکلم خدا همان معنایی را دارد که در کاربردهای زبان عرفی و روزمره داراست و در وصف تکلم نمی‌توان ملتزم شد که وقتی می‌گوییم: «خدا سخن می‌گوید» این سخن گفتن دقیقاً به همان معنایی است که در مورد خودمان می‌فهمیم؛ یعنی سخن گفتن خدا با صوت و با استفاده از زبان و هوای ریه و لرزش تارهای صوتی حنجره و مجموعه مخارج حروف و غیره، تحقق است؛ پس در معنای مرسوم و معمولی این محمول، باید تغییری ایجاد شود تا قابل اطلاق بر خداوند باشد. دلیل این مطلب آن است که این محمول در کاربردهای عرفی و روزمره‌اش دارای معنایی امکانی، زمانی، مادی و محدودی است که نمی‌توان آن را بر خدا اطلاق کرد؛ زیرا که وجود خدا وحدت و بساطت مطلقه دارد و مجرد از زمان، مکان و جسمانیت است، لذا سخن گفتن خدا را نمی‌توان به همان معنای انسانی و کاربرد رایج بشری تلقی کرد؛ پس باید تغییراتی را در معنای روزمره این تکلم ایجاد نماییم و آنگاه، آن معنای ثانوی را بر خدا حمل کنیم؛ اما نتیجه این دو مقدمه ما را با مشکل جدی روبه‌رو می‌کند و آن این است که باید راه‌حلی نشان دهیم که چگونه کاربرد غیر کلامی این لفظ از کاربرد کلامی و روزمره آنها اخذ می‌شود؛ به عبارتی دیگر، اینکه برای این تکلم، غیر از معنای عرفی و روزمره انسانی آن، که مستلزم امکان و احتیاج هم است، معنای دیگری سراغ نداریم، سبب پیدایش این سؤال شده که پس چنین صفتی که در مورد خدا به کار می‌رود، چه معنایی دارد و اگر تکلم را بر معنای انسانی و محدود و امکانی حمل نماییم، پس معنای آن چیست؟

البته این بحث در مورد سایر محمولات کلامی‌ای که گزاره‌های آن دلالت بر اوصاف الهی می‌کنند نیز مطرح است، ولی بحث ما در این مقاله اختصاص به صفت تکلم و سخن گفتن خدا دارد.

در فلسفهٔ زبان دینی، در پاسخ به این گونه سؤال‌ها، جواب‌های متعددی در قالب نظریه‌هایی به عنوان راه حل مطرح شده‌اند که می‌توان به برخی از آنها نظیر نظریهٔ تعطیل (قاضی عبدالجبار، بی تا: ۲۱ و ۷۶؛ احمد بن حنبل، بی تا: ۴۹)، نظریهٔ زبان تصویر عالم واقع (استیور، ۱۳۸۰: ۶۷-۶۱)، نظریهٔ سلبی (همان: ۳۳-۳۹ و ۶۸)، نظریهٔ تمثیل (همان: ۴۳-۵۱)، نظریهٔ تشبیه (علی‌زمانی، ۱۳۷۵: ۲۰۳-۲۰۴)، نظریهٔ تجسد (همان: ۲۳۳-۲۳۹)، نظریهٔ ابراز احساسات، نظریهٔ تفسیرهای آیینی (همان: ۳۵-۴۰)، نظریه‌های معنایی، نظریهٔ مصداقی معنا، نظریهٔ ایده‌ای معنا و نظریهٔ رفتارگرایانهٔ معنا (همان: ۶۱-۷۸)، نظریهٔ فعل گفتاری (آستین، ۱۹۹۷)، نظریهٔ زبان نمادین (پل تیلیش، ۱۹۶۱)، نظریهٔ تلقی اسطوره‌ای از زبان دینی (کاسیرر، ۱۳۶۶: ۶۱)، نظریهٔ پوزیتیویسم منطقی (خرمشاهی، ۱۳۶۱) و نظریهٔ بازی‌های زبانی (ویتگنشتاین، ۱۳۷۱) اشاره نمود. برخی از این نظریه‌ها، تفاسیری شناختی از زبان دینی هستند و می‌توان آنها را نظریه‌های زبانی نیز نام‌گذاری کرد. نقطهٔ مشترک این نظریه‌ها آن است که واحد تکلم خدا را به نوعی با زبان عرفی که جنبهٔ واژه‌ای دارد، تفسیر نموده‌اند و بعضی دیگر، تفاسیر غیرشناختی از زبان دینی هستند و می‌توان آنها را نظریه‌های غیر زبانی نام نهاد. نقطهٔ مشترک این گونه نظریه‌ها نیز آن است که واحد تکلم خدا را نوعی زبان خاص که جنبهٔ واژه‌ای ندارد، تلقی کرده‌اند و سخن گفتن خدا را با این واژه‌ها مجاز و حتی گاهی مبهم دانسته و آن را از طرق غیر کلامی تبیین نموده‌اند.

این مقاله درصدد ارائهٔ راه حلی است که از روش تفسیر عقلانی آیات قرآن، مُستخرج و مستنبط شده است. در این راه حل نشان خواهیم داد که چگونه کاربرد غیر کلامی این لفظ از کاربردهای کلامی و روزمرهٔ آنها اخذ می‌شود و چگونه می‌توان تکلم را به خدا نسبت حقیقی داد.

ماهیت تکلم خدا در قرآن

قرآن ماهیت تکلم خدا را واژه‌ها - یعنی کلمه‌ها و جمله‌ها و الفاظ مرکب از حروف و اصوات حکایت‌کننده معانی - می‌داند و چگونگی تکلم خدا با واژه‌ها را از طریق فعل گفتاری تبیین می‌کند. هر چند که این مسئله در ابتدا منطقی و پذیرفتنی جلوه نمی‌کند، چرا که خداوند نمی‌تواند با این واژه‌ها به حقیقت سخن بگوید. این است که ابتدا به نظر می‌رسد سخن گفتن خدا را با واژه‌ها باید مجازی بدانیم نه حقیقی؛ زیرا که خداوند متعال نظیر انسان جسم نیست تا هوای ریه‌اش از طریق حنجره عبور داده و با برخورد با تارهای صوتی حنجره و گردش زبان و برخورد آن با دندان‌ها و لب‌ها و به طور کلی دستگاه مکانیزم فیزیکی دهان، حروف و صداهایی را ایجاد نماید و مجموع این عملیات منجر به ایجاد الفاطی شود که حاکی از معانی خاصی هستند، ولی با دقت در آیات قرآن، مسئله راه حل دیگری پیدا می‌کند و آن راه حل سخن گفتن حقیقی خدا را با واژه‌ها، تفسیر، تحلیل و تبیین می‌نماید، بدون اینکه این تفسیر، تحلیل و تبیین به جسمانیت خداوند متعال منجر گردد. به منظور ارائه راه حل قرآنی، آیاتی را که در آنها واژه «کلام» به کار رفته است مورد بررسی قرار می‌دهیم و از طریق این بحث به هم‌معنی بودن «کلام و فعل گفتاری» می‌رسیم و آنگاه، تکلم حقیقی خداوند را با واژه‌ها، تفسیر، تحلیل و تبیین می‌نماییم.

بر اساس آیات قرآن، کلام نوعی فعل، یعنی فعل گفتاری خداست. بنابراین، ماهیت کلام و فعل گفتاری یکسان هستند و این دو کلمه از لحاظ لغوی و ماهوی مترادف یکدیگرند؛ البته همان‌گونه که در توضیح آینده روشن خواهد شد، اگر کلام و فعل را بدون قید «سخن گفتن» به کار ببریم، بر اساس قرآن مفهوم گسترده‌ای را خواهند رساند و علاوه بر تکلم، شامل وجود هر مخلوقی خواهند شد و در عین حال این دو کلمه، به

همین شکل، با یکدیگر مترادف هستند. برخی آیات، علاوه بر تکلم، سایر موجودات را نیز «کلمه الله» نامیده‌اند:

«أَنَّ الْمَسِيحَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ: در حق مسیح، عیسی بن مریم، جز این نشاید گفت که او رسول خدا و کلمه الهی است که از عالم الوهیت به مریم فرستاده شد» (نساء/۱۷۱).

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفِدَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مِدَادًا: ای رسول ما به امت بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود، پیش از آنکه کلمات الهی به آخر رسد، دریا خشک خواهد شد، هر چند دریای دیگر، باز ضمیمه آن کنند» (کهف/۱۰۰).

«وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ: و اگر هر درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مرکب گردد، باز نگارش کلمات خدا ناتمام بماند» (لقمان/۲۷).

این آیات تصریح دارند که مفهوم کلام خدا بسیار فراگیر است و علاوه بر تکلم، هر نوع فعل و مخلوق خدا را نیز شامل می‌شود و بر اساس نگرش قرآنی، تنها کلمه‌ای که می‌تواند مفهوم گسترده کلام را دربرگیرد و به نوعی معادل آن به کار رود، «فعل» است، و می‌توان نتیجه گرفت که قرآن، کلام خدا را فعل خدا می‌داند و فعل خدا را به کلام خدا تعبیر می‌کند، لذا می‌توان به جای تکلم و سخن گفتن، به «فعل گفتاری» تعبیر نمود.

بنابراین، اگر کلام و فعل را با قید سخن گفتن لحاظ کنیم، می‌توانیم بگوییم: طبق دیدگاه قرآن، کلام خدا و فعل گفتاری خدا دو اصطلاح مترادف هستند و ماهیت آنها عبارت است از فعل یا کلام مخلوق مرکب از معانی و الفاظ، ولی اگر مفهوم کلام و فعل را بدون قید سخن گفتن لحاظ کنیم، فراگیرتر از معنای سخن گفتن هستند، زیرا که

برخلاف اصطلاح سخن گفتن، هر مخلوقی را شامل می‌شوند و در عین حال، معنای کلام مترادف با مفهوم فعل است، به گونه‌ای که می‌توان آن دو را به صورت مترادف و جانشین یکدیگر به کار برد و گفت: کلام خدا، فعل خداست و فعل خدا، کلام خدا است. این است که می‌گوییم: قرآن در بسیاری از آیاتش، به جای اصطلاح فعل خدا، کلام خدا را استعمال نموده است، ولی سؤال این است که چرا خداوند به جای فعل، تعبیر به کلام نموده است و از کلمه و اصطلاح خود فعل استفاده نکرده است؟

تعقق و ژرف‌اندیشی پاسخ سؤال مذکور در قرآن، ما را به این نتیجه می‌رساند که به فعل خدا از آن جهت کلام گفته شده است که کلام، غیب را نمایان می‌کند؛ همان‌گونه که اطلاق کلام به معانی و الفاظ مرکب از اصوات و حروف به این دلیل است که ما فی‌الضمیر و معانی پنهانی درونی ذهن انسان را آشکار می‌کند. کلام، غیب را به شهود و پنهانی را به آشکار می‌کشد. از این جهت به وحی و سخن گفتن خدا با بشر، کلام اطلاق شده است، چرا که آن نیز غیب را به شهود می‌آورد (صدر الدین شیرازی، بی‌تا، ج ۷: ۲-۷؛ جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۲۵۱). نتیجه این تحلیل این است که کلام ولو در اصطلاح عرف به الفاظ و معنایی مرکب و متشکل از حروف و اصوات دلالت می‌کند، ولی در اصطلاح قرآن، جوهره و ماهیت کلام، متشکل از لفظ و معنا و مرکب از اصوات و حروف نیست، بلکه قوام و حقیقت کلام عبارت از چیزی است که بر معنای مخفی و پنهانی دلالت می‌کند و خصوصیات، نظیر صوت حادث از سینه انسان، عبور آن از طریق حنجره و متکی بودنش بر مقاطع حروف، دهان و قابل شنیده شدن از توابع برخی مصادیق کلام هستند و در حقیقت و ماهیت معنای کلام دخیل نیستند؛ زیرا که قوام کلام بر چیز دیگری است، لذا کلام لفظی که بر ما فی‌الضمیر دلالت می‌کند، کلام است، اشاره کافی به اراده معنی، مانند اشاره به نشستن و برخاستن،

کلام است، همچنین وجود خارجی موجود، کلام است. بر این اساس، مجموع «عالم ممکن الوجود» کلام خداوند سبحان است و خداوند نسبت به آن، متصف به صفت تکلم است، به این معنی که خداوند جهان را با ایجاد و انشا به وجود آورده است و جهان از کمال و اسما و صفت تکلم او به وجود آمده است، به گونه‌ای که خدا خالق عالم است. عالم نیز مخلوق او است. چنین است که خداوند نسبت به عالم متکلم و مظهر است و عالم نسبت به خدا کلام است (صدرالدین شیرازی، بی‌تا، ج ۷: ۱۰-۱۳؛ طباطبایی، بی‌تا، ج ۲: ۳۲۵).

بر اساس نگرش قرآن، هر فیضی به نوبه خود، کلام و کلمه‌ای است که غیب را آشکار می‌کند. تمام عالم، کتاب و کلمه و کلام حق تعالی است و کتاب، کلام و کلمه معنای چنین وسیعی دارند. با این تحلیل، اطلاق کلمه بر جهان تکوین رواست و کلام الهی هم صوتی نیست که با حنجره ادا شود و با گوش ظاهری شنیده شود؛ پس اگر معنای کلمه به این وسعت باشد، تکلم و تکلم هم معنایی وسیع خواهند داشت. حقیقتی که نازل می‌شود کلام و کلمه الهی است و اگر تنزل کرده و در کسوت لفظ و لغت جا گرفت، هم کلام هم کلمه خواهد بود، چه، قبل از اینکه به این عالم بیایند، باز هم کلام و کلمه بوده است. بر این اساس، تکلم خدا هم کلمه هم کلام است، برای اینکه آن نیز غیب و ما فی الضمیر را آشکار می‌کند. این است که آیه ۵۱ سوره شوری، کلام را بر سه قسم تقسیم کرده می‌فرماید: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا». معلوم می‌شود وحی بدون واسطه کلام خداست، «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» معلوم می‌شود آنجا که خدا از پشت پرده غیب سخن می‌گوید، آن هم وحی و کلام خداست. «أَوْ يُرْسِلُ رَسُولًا» یا پیکری را ارسال کند و پیک به اذن خدا هرچه بخواهد، ابلاغ کند، آن هم به نوبه خود وحی و کلام خداست (صدرالدین شیرازی، بی‌تا، ج ۷: ۸-۹؛ جوادی آملی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۲۵۲).

ماهیت تکلم خدا در روایات

حضرت علی علیه السلام نیز در خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه، ماهیت کلام الهی در آیه «کن فیکون» (بقره/۱۱۷؛ آل عمران/۴۷) را به «فعل خدا»، تفسیر نموده و در این مورد می‌فرماید:

«يَقُولُ لِمَا أَرَادَ كَوْنُهُ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَرَعُ وَلَا بِبَدَاءٍ يَسْمَعُ وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَاتِنًا وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا. ثَانِيًا، خداوند متعال، آنچه اراده شدنش را می‌نماید، می‌فرماید: باش، بلافاصله می‌شود؛ اما، نه با صوت که خوانده می‌شود و ندایی که شنیده می‌شود و همانا کلام خداوند سبحان، فعلی از او است که وی آن را آفریده و ایجاد نموده و به تمثال درآورده است، لذا در سابق همچنان نبود، تا ازلی شود، چرا که اگر کلام او قدیمی باشد، خدای دومی نیز، خواهد بود» (صبحی صالحی، ۱۳۹۵، خطبه ۱۸۶: ۲۷۴).

آن حضرت ماهیت کلام خدا را متشکل از اصوات و حروف نمی‌داند، لذا در فراز دیگر خطبه مذکور، می‌فرماید:

«يُخْبِرُ لِبَلْسَانٍ وَ لَهَوَاتٍ وَ يَسْمَعُ لَا بِخَرُوقٍ وَ أَدْوَاتٍ، يَقُولُ وَ لَا يُلْفَظُ: خداوند متعال خبر می‌دهد، اما خبرش با زبان و عبور هوا از حنجره نیست و می‌شنود، ولی شنیدنش با پیچش گوش و وسایل نیست و می‌گوید، ولی گفتارش با لفظ نیست» (همان، خطبه ۱۸۶: ۲۷۴).

و نیز آن حضرت در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه بیان می‌دارد:

«وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا. . . بِلَا جُورِحٍ وَ لَا أَدْوَاتٍ وَ لَا نُطْقٍ وَ لَا لَهَوَاتٍ: خداوند متعال به مردم قیاس و تشبیه نمی‌شود - زیر مانندی ندارد - خداست که با موسی، به نوع خاص سخن گفت؛ یعنی آن را ایجاد کرد بدون آنکه اعضا و جوارح و گویایی و زبان را به کار ببرد (همان، خطبه ۱۸۲: ۲۶۲).

بنابراین، علی، علیه‌السلام نیز تکلم و سخن گفتن خدا را به فعل گفتاری تفسیر می‌کنند و کلمه‌های «کلام و فعل گفتاری» را مترادف هم می‌دانند؛ پس می‌توانیم تکلم خدا را نوعی فعل گفتاری خدا تفسیر و تحلیل نماییم و حقیقت آنها را آفرینش الهی - نظیر آفرینش سایر افعال - معنی کنیم. لذا وقتی می‌گوییم خدا تکلم کرد، به این معناست که او فعل گفتاری آفرید و آفرینش این نوع فعل خاص - فعل گفتاری - نظیر آفرینش سایر افعال الهی است.

تفسیر و تحلیل فلسفی و عقلانی مطالب مذکور چنین است: بر اساس این نظریه، هر فعل خدا یک نوع خصوصیت و ویژگی دارد. گاهی تعدادی از افعال در یک ویژگی مشترک هستند و گاهی هر یک، هم نقطه اشتراک دارند هم نقطه افتراق. در نقطه اشتراک، شبیه هم هستند و در نقطه افتراق از هم امتیاز می‌یابند و جدا می‌شوند. تکلم نیز فعل خداست، لذا نقطه اشتراک و افتراق با افعال دیگر خدا دارد. نقطه اشتراک تکلم با افعال دیگر به جنبه وجودی، یعنی فعل بودن‌شان، مربوط است و از این جهت آفرینش تکلم، نظیر آفرینش هر فعل و وجودی است و نقطه افتراق تکلم با افعال دیگر به نحوه و کیفیت وجودی آنها مربوط است. تکلم، ویژگی خاصی دارد که آن را مرکب از لفظ و معنا و اصوات و حروف می‌کند.

واژه‌ها، یا واحد تکلم خدا

بنابر مباحث مذکور، قرآن واحد تکلم خدا را به زبان طبیعی و وابسته به واژه‌ها می‌داند، به این معنا که خداوند متعال واژه‌ها را در تکلم خود خلق می‌کند و سخن خود را به شکل و قالب فعل گفتاری درمی‌آورد، به طوری که می‌توان تکلم خدا را سخن گفتن خدا نام داد، ولی مراد قرآن از این سخن گفتن خدا این نیست که خداوند متعال نظیر هر انسان دیگر با کلمه‌ها و جمله‌هایی که از حنجره و دهان خارج می‌شود

با انسان سخن می‌گوید، بلکه منظور از سخن گفتن خدا با واژه‌ها، آفریدن واژه‌ها و به شکل کلام و فعل گفتاری درآوردن آنهاست. این آفرینش خداوند متعال همانند سایر آفرینش‌های خداوند متعال است. تنها امتیازی که اینجا لحاظ می‌شود این است که فعل آفریده‌شده در اینجا خود به شکل گفتار و کلام مرکب از اصوات و حروف حاکی از معانی است، لذا هر چند واحد تکلم و سخن گفتن خدا واژه‌ها (کلمه‌ها و جمله‌ها) است، ولی رد و بدل شدن جمله از سوی خدا به معنی آفریدن فعل گفتاری و کلام مرکب از الفاظ و حروف و اصوات حاکی از معانی است. نتیجه گفتار مذکور این است که وقتی می‌گوییم «خدا سخن گفت»، یعنی خداوند مجموعه گزاره‌هایی را که حاکی از مجموعه حقایق و دانش‌هاست، با زبان طبیعی و در قالب کلام مرکب از لفظ و معنا بیان فرمود. از دیدگاه قرآن، اگرچه سخن گفتن خدا وابسته به زبان و واژه‌هاست و واحد سخن گفتن خدا کلمه‌ها و جمله‌هاست، ولی چنین نیست که این واژه‌ها و کلمه‌ها از نای و مری و حنجره عبور کرده و به دهان برسند و با حرکات زبان توأم شوند و در نتیجه، لفظی که دلالت بر معنا و مفهومی می‌کند از دهان خارج شود، بلکه سخن گفتن خدا با ایجاد فعل گفتاری و کلام، محقق می‌شود.

تطبیق نظریه فعل گفتاری قرآن با نظریه فعل گفتاری آستین و ولترستورف

بحث مذکور اثبات نمود که تفسیر عقلانی آیات قرآن، نظریه فعل گفتاری را از آیات قرآن استخراج و استنباط کرد و آن را طبق بیان فوق ارائه داد، ولی باید بدانیم که جی. ال. آستین (J. L. Austin) و نیکلاس ولتورستورف (Nicholas Wolterstroof)، نظریه «فعل گفتاری» دیگری را برای دفاع از نظریه زبانی و تکلم الهی سنت یهودی - مسیحی در قرن حاضر طرح کرده‌اند. آستین با طرح نظریه «افعال گفتاری» (Speech act)، نظریه زبانی وحی و تکلم الهی را مجدداً و با نگرش فلسفه تحلیلی زبان، مقابل

نظریهٔ تجربهٔ دینی، طرح نموده و بدان پرداخته است. آستین تفسیر خود را از وحی و تکلم الهی با تحلیل زبانی شروع کرده و به نظریهٔ افعال گفتاری دست یافته است (آستین، ۱۳۹۷: ۲۸-۱۳۰). چون مهم‌ترین ویژگی زبان، برقراری ارتباط میان انسان‌هاست، سؤال این است که ارتباط زبانی به کدام معناست؟ وقتی که با زبان ارتباط برقرار می‌کنیم، کدام کار را انجام می‌دهیم و واحد ارتباط زبان چیست؟ آستین می‌گوید: «تصویری که از قدیم نسبت به ارتباط زبانی در کار بوده است، عبارت است از اینکه واحد ارتباط زبان، جمله است و وقتی که با زبان ارتباط برقرار می‌کنیم، این واحدها (جملات) هستند که رد و بدل می‌شوند و ایجاد ارتباط می‌کنند (همان: ۶۸). جی. ال. آستین با رد این تصویر، نظریه‌ای را به جای آن طرح می‌کند که تا اندازهٔ زیادی مطابق با نظریهٔ وحی در قرآن است. آستین واحد ارتباطی زبانی را در این نظریه، افعال گفتاری می‌داند، به این معنا که ارتباط زبانی هنگامی تحقق می‌یابد که گوینده‌ای افعالی گفتاری انجام دهد و از آنجایی که طبق تحلیل آستین، افعال گفتاری زمانی تحقق می‌یابند که: اولاً، جملات معناداری با زبانی خاص بر مخاطب عرضه گردند؛ ثانیاً، این جملات مضمون خاصی از قبیل اخبار و انشا را به مخاطب القا و بیان نماید و ثالثاً، گوینده با این جملات، مخاطب را به کارهای خاصی وادارد، لذا وحی را مجموعه‌ای از افعال گفتاری خدا می‌داند که اولاً، خدا جملات معناداری را از زبانی خاص بر پیامبر عرضه می‌دارد؛ ثانیاً، این جملات مضمون خاصی از قبیل اخبار و انشایی چون امر و نهی دارند و ثالثاً، خدا با این جملات، پیامبر (یا دیگران) را به کارهایی وامی‌دارد. بنابراین، می‌توان گفت که او اولاً بر سرشت زبانی وحی تأکید می‌کند و معتقد است که وحی ارتباطی در قالب زبان طبیعی خاص است و ثانیاً، می‌گوید: خدا افعالی را در این ارتباط زبانی انجام می‌دهد و ثالثاً، می‌توان فهمید که او

برای وحی، چهار رکن قائل است: خدا، پیامبر، فعل گفتاری که وحی است و فعل ضمن گفتار که واداشتن مخاطب وحی به فعل است و هر کدام از اینها در وحی رکن مستقلی، محسوب می‌شوند. (همان: ۷۲)

در ارزیابی فعل گفتاری آستین می‌گوییم: هر چند این نظریه رویکرد غالب سنت یهودی - مسیحی وحی است و جنبه زبانی وحی سنت یهودی - مسیحی را با فلسفه تحلیل زبان تحلیل می‌کند و از این جهت با وحی در قرآن نیز منطبق است، ولی اولاً او نتوانسته است بگوید که خدا چگونه وحی خود را در قالب زبان طبیعی به پیامبر خود می‌رساند و ثانیاً نظریه فعل گفتاری در این معنی با متون مقدس یهودی - مسیحی، قابل تطبیق نیست، مگر اینکه بگوییم به نویسندگان کتب مقدس الهام وحیانی شده است؛ اما این مسئله غیرقابل اثبات است. بنابراین، با پذیرش نظریه افعال گفتاری و هر نظریه زبانی دیگر، مشکلات - نظیر انتصاب کتب مقدس به خدا، ناسازگاری کتب مقدس با عقل و تعارض کتب مقدس با علم و غیره - دوباره بروز خواهند کرد. این است که برخی نظیر «نیکلاس ولترستورف»، متکلم و فیلسوف مسیحی، قرائت دیگری از افعال گفتاری جی. ال. آستین نموده است، تا این نظریه را از مشکلات مذکور دور نماید (ولترستورف، ۱۹۹۵: ۲۰-۴۱). او با استفاده از نظریه افعال گفتاری، به توجیه تکلم خدا با انسان می‌پردازد و در دفاع از متون مقدس می‌گوید: سخن گفتن خدا دقیقاً به این معناست که «افعال گفتاری» انجام می‌دهد. او برای این مطلب چنین استدلال می‌کند: سخن گفتن خدا را با انسان باید به معنای حقیقی و تحت‌اللفظی آن بگیریم، نه مجازی. وقتی که می‌گوییم خدا سخن گفت، به این معنی نیست که مجازاً سخن گفته است. به گمان برخی، چون خدا موجودی متعالی و مجرد است، نمی‌توانیم

تکلم الهی را به معنای تحت‌اللفظی بدانیم، بلکه «خدا سخن گفت» تعبیری مجازی است، چرا که تکلم به معنای حقیقی و تحت‌اللفظی با بدن عادی، دهان، لب‌ها و حنجره صورت می‌گیرد و خدا این ابزارهای عادی را ندارد، ولی این درست نیست (همان: ۲۸). طبق افعال گفتاری، وقتی که می‌گوییم خدا سخن می‌گوید، مراد ما این است که چنین افعالی را انجام می‌دهد و در انجام کارها به بدن نیاز ندارد. از این رو، ولترستورف فعل گفتاری و حیانی خدا را به واژه‌ها و زبان وابسته نمی‌داند، بلکه معتقد است که خدا وحی خود را در کتاب مقدس به شکل تکلم از طریق نیابت و یا تکلم از طریق تملک انجام داده است. او در تکلم از طریق نیابت می‌گوید: پیامبران به نیابت از خدا سخن گفته‌اند، ولی متن گفتار آنان همان وحی الهی نبود؛ اما پس از گفتار نیابتی آنها، خداوند گفتارشان را پذیرفته است. بنابراین، نظیر این است که از اول به آنان وحی نموده است. در تکلم از طریق تملک، مطلب چنین بوده است که گوینده‌ای در مقام دعا و مانند آن، مطلبی را خطاب به خدا بیان داشته است، ولی در پایان، خداوند متعال گفتار آنان را با امضا به تملک خود درآورده است، نظیر اینکه خود خدا آنها را بیان نموده است. تکلم خدا در کتاب مقدس از طریق تنفیذ متون کتاب مقدس صورت گرفته است (همان: ۳۰).

حقیقت این است که نظر ولترستورف با وحی مسیحیت کنونی سازگارتر است، مسیحیتی که محتوای کتاب مقدس را تا حدودی از خدا می‌داند، ولی الفاظ و واژه‌های آن را از خدا نمی‌داند. در این دیدگاه وقتی که می‌گوییم کتاب مقدس کتاب خداست، یعنی مجموعه‌ای از کتب است که نویسندگان آن در طول تاریخ، مطالب انجیل و تورات و غیره را در آن جمع کرده‌اند (همان: ۳۷). به این ترتیب، او کتب مقدس

مسیحی - یهودی را سندی بشری و تاریخی و وابسته به زمان‌ها و مکان‌های مشخصی در گذشته تلقی می‌کند.

در نقد و ارزیابی دو نظریه آستین و ولترستورف، می‌توان گفت که پذیرش ادعای ولترستورف ما را با قبول گفتار و ادعای بی‌دلیل مواجه می‌سازد، زیرا او برای اثبات ادعای خود، نتوانسته است هیچ دلیلی ارائه نماید.

نتیجه

این تحقیق اثبات نمود که اولاً، واحد تکلم خدا با انسان به حقیقت واژه‌ها، یعنی الفاظ حکایتگر معانی است، لذا نظریه قرآن در پاسخ سؤال تحقیق یک نظریه زبانی محسوب می‌شود و در مقابل نظریه‌های غیر زبانی قرار می‌گیرد و ثانیاً، تکلم خدا با واژه‌ها، از طریق خلق و ایجاد این واژه‌ها صورت می‌پذیرد، لذا تکلم خدا نوعی فعل گفتاری خداست؛ پس طبق منظر قرآن، واحد تکلم خدا جنبه زبانی دارد و وابسته به واژه‌هاست، با این توضیح که تکلم خدا از طریق آفرینش صورت می‌پذیرد. نوع آفرینش و خلقت تکلم، همان نوع آفرینش هر فعل دیگر است، لذا وقتی که می‌گوییم خدا تکلم کرد، یعنی خدا کلام را نظیر هر فعل دیگر آفرید و ماهیت آفرینش تکلم، نظیر ماهیت آفرینش هر فعل دیگر است، هر چند آن، از ما به الامتیاز نیز برخوردار است. تکلم در نحوه وجودی خود متفاوت از هر مخلوقی و فعل خداست و ما به الامتیاز تکلم از سایر افعال، وابستگی وحی و تکلم در عالم اعتباری و جهان مادی به واژه‌هاست، لذا خداوند با این واژه‌ها سخن گفته است و پیام‌رسانی الهی را با این واژه‌ها به انجام رسانده است با این کیفیت که کلام بسیط خود را به صورت واژه‌های حکایت‌کننده معانی آفریده است. این است که خدا در سخن گفتن، به جسم نیاز ندارد، تا هوای ریه از طریق حنجره عبور نموده و با برخورد با تارهای صوتی حنجره

و گردش زبان، حروف و صداهایی را ایجاد کند و مجموع این عملیات به ایجاد الفاظ منجر شود که از معانی حکایت می‌کند؛ چرا که واژه‌ها با خلق و آفرینش، نظیر آفرینش هر فعل دیگر الهی، ایجاد و محقق می‌شوند، لذا ماهیت تکلم خدا، همان ماهیت فعل گفتاری و سایر کلام‌های خداست، هر چند مطابق نظر قرآن کریم، مفهوم کلام و فعل بدون قید تکلم، فراگیرتر از کلام و فعل گفتاری است و آن دو، علاوه بر سخن گفتن سایر مخلوقات را نیز شامل می‌شوند و در نتیجه یکی از مصادیق کلام الهی، سخن گفتن است؛ ثالثاً، اثبات شد که هر چند نظریه آستین با نظریه فعل گفتاری مستخرج از آیات قرآن سازگار و نظریه آقای ولترستورف با آن ناسازگار است، ولی نظریه فعل گفتاری طبق طرح جی. ال. آستین و قرائت نیکلاس ولترستورف، ادعاهای بی‌دلیل هستند و علاوه بر آن، راهکار لازم، کافی و بی‌اشکالی را برای تحلیل وحی و تکلم الهی ارائه نمی‌دهند و تنها نظریه فعل گفتاری مستخرج از آیات قرآن که آن را ارائه دادیم توان تحلیل وحی و تکلم الهی را دارد و راهکار لازم، کافی و بی‌اشکال را برای پیام‌رسانی الهی از طریق تکلم الهی تبیین می‌کند.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن حنبل، احمد (بی‌تا)، السنن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌جا.
- استیور، دان. آر (۱۳۸۰)، فلسفه دین، ترجمه حسین نوروزی، تبریز، موسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز، چاپ اول.
- ایزوتسو توشی هیکو (بی‌تا)، ارتباط غیرزبانی میان خدا و انسان، ترجمه احمد آرام، بی‌جا، انتشارات بعثت.

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸)، پیرامون وحی و رهبری، قم، چاپخانه علامه طباطبائی، چاپ اول.
- _____ (۱۳۶۴)، تفسیر موضوعی قرآن، قم، انتشارات رجاء، چاپ اول.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۱)، پوزیتویسم منطقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- صدرالدین شیرازی (بی‌تا)، محمد بن ابراهیم، الاسفار الاربعه، تهران، المكتبة المرتضویه، صبحی صالح (۱۳۹۵)، نهج البلاغه، قم، مرکز بحوث الاسلامیه، بی‌جا.
- طباطبائی، محمدحسین (بی‌تا)، المیزان، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، بی‌جا.
- علی‌زمانی، امیرعباس (۱۳۷۵)، زبان دین، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
- قاضی، عبدالجبار (بی‌تا)، الابانة، قاهرة مكتبة القاهرة، بی‌جا.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۶۶)، زبان و اسطوره، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نقره.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۷۰)، رساله منطقی - فلسفی، ترجمه میر شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

هیگ، جان (۱۳۷۶)، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالک، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول.

- Austin, J. L. (1997), **How to do things with Words**, Harward university Press.
- Tillich, Paul (1961), **The Religious Symbol**, in Sidney Hooked, Religious Experience and Truth, New York University.
- Wolterstroff, Nicholas (1995), **Divine discourse**, Philosophical reflections on the Claimthat God speaks, Cambidge.

Bibliography

- Holy Quran.
- Ibn Hanbal, Ahmad (Bita), Al-sonan, Beirut, Daar Ihya Al-Toras Al-Arabi, Bicha.
- Estiver, Dan.R (1380), Falsafeh Din, Translation: Hosein Norouzi, Tabriz, Islamic-Human Sciences Research Institute of Tanriz University, 1st ed.
- Izutsu Tushi Hiko (Bita), Non-Linguistic Communication Between God and Man, translation: Ahmad Aram, Bija, Besat Publications.
- Javadi Amoli, Abdollah (1368), About Revelation and Leadership, Qom, Allameh Printing House, 1st ed.
- _____ (1364), Thematic Commentary of the Quran, Qom, Raja Publications, 1st ed.

- Khorramshahi, Baha Al-Din (1361), Logical Positivism, Tehran, Scientific and Cultural Publications.
- Sadr Al-Din Al-Shirazi (Bita), Mohammad Ibn Ibrahim, Al-Asfar Al-Arbaeh, Tehran, Al-Maktabeh Al-Islamieh, Bicha.
- Sobhi Saleh (1395), Nahj Al-Balagheh, Qom, Bohus Islamieh Center, Bicha.
- Tabatabayi, Mohammad Hosein (Bita), Al-mizan, Tehran, Dar Al-Kotob Al-Islamieh, Bicha.
- Alizamani, Amir Abas (1375), The Language of Religion, Qom, Islamic Propaganda Office Publishing Center, 1st ed.
- Qhazi, Abd Al-Jabbar (Bita), Al-Ebanah, Cairo, Maktabah Al-Qaherah, Bicha.
- Cassirer, Ernest (1366), Language and Myth, Translation: Mohsen Salehi, Noghreh Publications.
- Wittgenstein, Ludwig (1370), Logical-philosophical treatise, Translation: Mir Shams Al-Din Adib Soltani, Tehran, Amirkabir Publications.
- Hich, John (1376), Philosophy of Religion, Translation: Behzad Salek, Tehran, Al-Hodi International Publications, 1st ed.
- Austin, J. L. (1997), **How to do things with Words**, Harward university Press.
- Tillich, Paul (1961), **The Religious Symbol**, in Sidney Hooked, Religious Experience and Truth, New York University.
- Wolterstroff, Nicholas (1995), **Divine discourse**, Philosophical reflections on the Claim that God speaks, Cambridge.